

## تسامح و تساهل امام رضا (ع) با قیام‌های شیعی تا (۲۰۱)

گیتی محمدیگی<sup>۱</sup>  
علی رضا ابطحی<sup>۲</sup>  
محمدعلی چلونگر<sup>۳</sup>

### چکیده

علویان در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوره خلافت عباسی، نقش محوری داشتند و این حرکت‌ها و قیام‌ها، نقش برجسته‌ای در شکل‌دهی جریان‌های تاریخی این دوره داشته‌است. قیام‌های علویان در خراسان، حجاز، عراق و برخی مناطق دیگر، کم و بیش با استقبال مردمی مواجه شد و شماری از مردم به دعوت آنان پیوستند. علاقه مردم به اهل بیت (ع) و ظلم عباسیان در این زمینه نقش زیادی داشت؛ لذا قیام‌کنندگان نیز مردم را به «الرضا من آل محمد» (ص) و مبارزه با ظلم فرا می‌خواندند و مردم به سرعت به آن می‌پیوستند. مأمون قصد داشت با شعار ولایت عهدی، شورش‌های مردمی را فرو نشانند. اما این سیاست سبب شد تا حکومت او با مشکل جدی مواجه شود. مسأله ولایت عهدی، نقطه عطفی در تاریخ تشیع است. او با استفاده از موقعیت امام رضا (ع) به عنوان برگ برنده‌ای در مقابل عباسیانی که طرف‌دار خلافت امین بودند، ولایت عهدی را به ایشان تحمیل کرد. این نوشتار، در پی پاسخ‌گویی به سوالات ذیل است.

۱. در زمان امام رضا علیه السلام چه قیام‌ها و حرکاتی بر علیه دستگاه خلافت صورت گرفت؟
۲. موضع امام رضا (ع) در قیام‌هایی که به اسم علویان صورت می‌گرفت چه بود؟ آیا امام رضا علیه السلام با قیام‌کنندگان علوی همکاری می‌کردند؟
۳. تأثیر قیام ابن طباطبا بر حکومت مأمون و قیام‌های آن دوره چگونه بوده است؟ هدف از این تحقیق بررسی قیام‌هایی است که در زمان امام هشتم علیه السلام اتفاق افتاده است، با تکیه بر قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا می‌باشد.

### واژگان کلیدی

امام رضا (ع)، قیام‌های شیعی، ابن طباطبا، ابوالسرایا.

۱. دانشجوی دکترای تاریخ اسلام، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

Email: mohamadbeigi.g@gmail.com

۲. گروه تاریخ اسلام، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول)

Email: abtahi1342@yahoo.com

Email: m.chelongar@yahoo.com

۳. استاد دانشگاه اصفهان

## طرح مسأله

پس از پیروزی عباسیان، برخورد سفاح با علویان خوب بود. اما بعد از سفاح، علویان آزار و شکنجه‌ای را که در دوران حکومت منصور دیدند، در زمان امویان ندیده بودند و محمد بن نفس زکیه با تعدادی از اعضای خانواده اش به دست منصور عباسی کشته شدند. بعد از منصور نیز نه علویان آرام نشستند و نه خلفای عباسی از کشتار و شکنجه دست کشیدند. در طول قرن دوم هجری، قیام‌های علویان بیشتر بر اساس ایدئولوژی زیدی با هم مرتبط بود. در این دوره از تاریخ، جنبش‌ها و نهضت‌های متعددی از سوی علویان ادامه داشت تا زمان درگیری امین و مأمون در سال ۱۹۳ق-۱۹۷قمری که ضعف حکومت عباسی را سبب گردید و سلسله قیام‌ها در مناطق مختلف کشور پهناور اسلامی شدت گرفتند.

بیشتر حکومت‌های به استقلال رسیده و عموم قیام‌کنندگان و رهبران آنها در این عصر، از خاندان پیامبر (ص) بودند؛ در قیام «ابوالسرایا»، دو تن از برادران امام رضا (ع) ولایت یمن و اهواز را به دست گرفتند. آنان هرگاه فرصت می‌یافتند و اوضاع را آماده می‌دیدند، پرچم مخالفت علیه نظام حاکم برافراشته، با آن به ستیز بر می‌خاستند. به هر حال این قیام‌ها تا ولایت عهدی امام رضا (ع) و حتی بعد از آن ادامه داشت. و قیام‌های علویان در ابتدای دوره حکومت مأمون، برای حکومت نوپای او دردسر بسیار درست کرده بود. علویان در بیشتر قلمرو حکومت اسلامی، دعوت به «الرضا من آل محمد» را مطرح کردند.

### ۱. نویسنده مسؤل

این قیام‌ها با وسعت زیادی که داشت، خطر اصلی برای حکومت عباسی به شمار می‌رفت و مأمون که دولت عباسی را در خطر انقراض دید، چاره‌ای نداشت جز این که امام رضا (ع) را به خراسان دعوت کند وی به امام لقب «الرضا من آل محمد» داد و ولی عهد خود ساخت تا قیام‌های علویان را آرام کند.

### دور نمائی از رابطه‌ی علویان و عباسیان

پیش از آنکه قیام‌های علویان در ادوار مختلف عصر عباسی مورد بررسی قرار گیرد،

لازم است روابط عباسیان و علویان و اوضاع سیاسی و اجتماعی این دو رقیب مورد مطالعه قرار گیرد تا قضاوت درباره‌ی قیام‌های علویان ممکن باشد. از سطور تاریخ حکومت امویان چنین استنباط می‌شود که امویان برای حفظ حکومت خود و کنار زدن رقبای علوی خود از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. قتل عام شیعیان به هر طریق ممکن جزء لاینفک حکومت امویان به شمار می‌رفت. این جرم و جنایت در مرحله‌ای از تاریخ تا جایی پیش رفت که ائمه معصومین شیعیان خود را امر به تقیه می‌کردند و در مواردی شیعیان هجرت و فرار به سرزمین‌های امن را برای نجات جان خویش بر می‌گزیدند. یکی دیگر از رقبای امویان بنی‌عباس بودند که مترصد فرصتی بودند تا حکومت را به چنگ آورند. در میان ایرانیان به یاری این دو گروه مخالف علوی برخاستند و رشته‌ی خلافت را از دست امویان گرفته و به دست عباسیان دادند. (طبری، ۱۳۷۵، ش، ج ۱۱: ۴۶۲۴) هواخواهان خاندان علی علیه السلام در تحکیم قدرت عباسی کمک شایسته‌ای کرده و سهمی به سزا داشتند ولی بنی‌عباس نسبت به آنها از راه حيله و خدعه وارد شدند. اگرچه علنا به فرقه‌ی شیعه تعرضی نداشتند ولی مخفیانه پیشوایان و رهبران آنها را از سر راه خود بر می‌داشتند، عده‌ای را تبعید و بعضی را می‌کشتند تا از قدرت معنوی و نفوذ آنان بکاهند.

حکومت عباسی در آغاز با تکیه بر تبلیغ به نفع علویان پا گرفت. شعار تبلیغاتی‌شان الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود، اما در پایان کار از این ادعا منحرف شدند و با دعوی خویشاوندی نسبی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود را بر امت اسلامی چیره ساختند (ابن اثیر، ۱۳۸۱، ج ۵، ۳۶۰) از این رو طبیعی بود عباسیان خطر واقعی را از سوی عمو زادگان علوی خود احساس کنند. زیرا آنان به لحاظ پایگاه معنوی و استدلال به مراتب نیرومند تر و به لحاظ خویشاوندی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نزدیک تر بودند. افزون بر این در میان علویان افراد بسیار شایسته‌ای یافت می‌شد که با بر خورداری از بهترین صفات، از علم و عقل و درایت و عمق بینش در دین و سیاست به راستی در خور احراز مقام خلافت بودند. به علاوه احترام و سپاسی که مردم در ضمیر خود نسبت به آنان احساس می‌کردند و در مقابل آنان سر تعظیم فرود می‌آوردند باعث وحشت عباسیان از علویان می‌گردید. (حسینی، ۱۳۶۳: ۴۰ و ۴۱) خلفای عباسی میزان

نفوذ علویان را درک کرده بودند و از رفتار و گفتار آنان می‌توان در یافت که تا چه اندازه از نفوذ علویان بی‌مناک بودند. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. منصور به فرزندش مهدی چنین سفارش می‌کند: «فرزندم... من جز دو تن از هیچ کس نمی‌ترسم، یکی عیسی بن موسی و دیگری عیسی بن زید، اما عیسی بن موسی به من آنچنان قول و پیمان داده که از او پذیرفته‌ام اما عیسی بن زید، اگر برای پیروزی بر او تمام این اموال را در راهش خرج کنی و تمام این بردگان را نابود کنی و تمام این شهر را به ویرانی بکشی هرگز ملامت نمی‌کنم». (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۵۰۵۲)

۲. هنگامی که منصور سرگرم جنگ با محمد بن عبدالله و برادرش بود، شب‌ها خوابش نمی‌برد. برای سرگرمی اش دو کنیزک به وی تقدیم کرده بودند ولی او به آنها حتی نگاه هم نمی‌کرد وقتی علت را پرسیدند، فریاد برآورد که: «این روزها مجال پرداختن به زنان نیست، مرا هرگز با این دو کاری نیست مگر روزی که سر بریده‌ی ابراهیم را نزد من و یا سر مرا نزد او ببرند». (ابن خلدون، ۱۳۹۱، ج ۳: ۱۹۳)

۳. منصور بارها امام صادق علیه السلام را دستگیر کرده و نقشه‌ی قتل او را می‌کشید (قمی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۸۴) و آن حضرت را مورد عتاب و تهدید قرار می‌داد و متهم می‌کرد به این که اندیشه‌ی قیام بر ضد حکومتش را دارد. (همان: ۲۸۹)

۴. ترس رشید از یحیی و علویان دیگر نیز احتیاج به توضیح ندارد. رعب و وحشت این خلیفه را از این روایت می‌توان به خوبی درک کرد که وقتی رشید به مدینه رفت فقط دوپست دینار به امام موسی علیه السلام تقدیم کرد. این در حالی بود که به کسان دیگر که مزاحمش نبودند هزاران دینار می‌بخشید. علت این کار را برای پسرش مامون چنین بیان کرده که: «اگر پول بیشتری در اختیار امام قرار دهد چه بسا که فردا صد هزار شمشیر از سوی شیعیان و دوستان امام به رویش کشیده شود.» (صدوق، ۱۳۶۳: ۹۱ و ۹۲)

عباسیان به وضوح این حقیقت را دریافته بودند که نفوذ علویان در بین مردم بیشتر از آنان است. از این روی عباسیان به فکر این بودند که چگونه علویان را از صحنه‌ی سیاست خارج کنند. آنها برای رسیدن به این هدف بزرگ شگرد های مختلفی به کار بردند:

۱. اقامه‌ی دلیل و برهان بر حقانیت خود؛ از جمله‌ی این دلایل و براهین، دگرگون

ساختن نظریه‌ی میراث بود، آنان برای مقابله با علویان در سلسله‌ی وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که مردم مشروعیت خلافت را بدان اثبات می‌کردند، تغییر دادند. اینان نخست رشته‌ی وصایت خود را به امیرالمومنین علیه السلام متصل می‌کردند که از او بدین ترتیب پایین می‌آمد: از علی علیه السلام به پسرش محمد حنفیه، سپس ابو هاشم، سپس علی بن عبد الله بن عباس، بعد از آن فرزندش محمد بن علی و پس از آن ابراهیم امام و سپس برادرش سفاح و... (ابن خلدون، ۱۳۹۱، ج ۳: ۱۷۳)

۲. شگرد دیگری که عباسیان به وسیله‌ی آن قصد کوبیدن علویان را داشتند، سوء استفاده از لقب مهدی بود. این اتفاق در زمان منصور صورت پذیرفت. وی چون می‌دید مردم گرد محمد بن عبد الله علوی جمع شده‌اند و او را مهدی می‌دانند، تصمیم گرفت که این پدیده را پایمال کند، بدین منظور فرزند خود را مهدی لقب داد تا وقتی به خلافت می‌رسد تکرار این لقب ذهن مردم را کم‌کم از محمد بن عبد الله علوی دور گرداند. (حسینی، ۱۳۶۳: ۵۱)

۳. تشیع یا ابراز دوستی با علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش، از شگرد‌های دیگر عباسیان بود که از میان خلفای عباسی، مامون به این شگرد متوسل شد. این ابراز دوستی به خاطر شرایط خاص سیاسی بود که مامون در یک برنامه ریزی دقیق و حساب شده خود را طرفدار علی علیه السلام جلوه داد تا به نوعی با قیام‌های علویان مبارزه کند. (همان: ۵۰)

۴. مشروعیت بخشیدن به حکومت خود؛ عباسیان برای سرکوبی مخالفان و تثبیت حکومت و پایگاه اجتماعی خویش به هر نحو ممکن با جعل حدیث و استناد به آن، می‌کوشیدند مشروعیت قانونی و حقوقی برای خود به وجود آورند. در این جهت به احادیثی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اشاره داشتند که بر اساس آن، حکومت به فرزندان عباس خواهد رسید. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۴۹۷۱)

۵. سختگیری شدید بر گروه‌های سیاسی و به ویژه علویان و شیعیان در طول دوره‌ی حکومت عباسی؛ در آغاز پیروزی عباسیان، بنی هاشم و به ویژه علویان که سال‌ها از ستم امویان در رنج و زحمت بودند، از هر سو به کوفه و حیره سرازیر شدند تا از بهره‌ی خود

در حکومت جدید آگاهی یابند. (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۸۵) برخورد های ناروای عباسیان با علویان نه محدود به زمان منصور بود و نه خاص اولاد امام حسن علیه السلام، بلکه خلفای دیگر نیز شیوه ی منصور را ادامه داده و حتی اولاد امام حسین علیه السلام به ویژه ائمه ی شیعه نیز از این امر مستثنی نبودند.

۶. مفتی تراشی و وادار کردن دانشمندان به تالیف کتب حدیثی؛ زمامداران عباسی با این که در آغاز کار، شعار طرفداری و حمایت از بنی هاشم را دستاویز رسیدن به اهداف خویش قرار داده بودند، پس از آن که جای پای خود را محکم دیدند، کوشیدند همانند زمامداران بنی امیه با وسائل مختلف مردم را از مکتب ائمه علیهم السلام دور نگهدارند و میان آنان و پیشوایان بزرگ اسلام فاصله ایجاد کنند. به این منظور مردم را به مفتیان وابسته به حکومت وقت رجوع دادند. این موضوع در زمان امام صادق علیه السلام بیش از هر زمان دیگر به چشم می خورد. در عصر امام ششم علیه السلام حکومت های وقت می کوشیدند افرادی را که خود مدتی شاگرد مکتب آن حضرت بودند، در برابر مکتب امام بر مسند فتوا و فقاہت نشاند، مرجع خلق معرفی نمایند. چنان که ابوحنیفه و مالک بن انس را نشانند. (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۴۰۰) به همین منظور مالک بن انس را فوق العاده مورد تکریم قرار می داد و او را مفتی و فقیه رسمی معرفی می کرد. سخنگوی بنی عباس در شهر مدینه اعلام می کرد که: «جز مالک بن انس و ابن ابی ذئب کسی حق ندارد در مسائل اسلامی فتوا دهد». او همچنین دستور داد مالک کتاب حدیثی تالیف کرده و در اختیار محدثان قرار دهد. مالک نیز کتابی به نام «موطأ» تالیف کرد. (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۷۹)

### موضع علویان در مقابل توطئه ی عباسیان

جریان های سیاسی - نظامی شیعی در دوره عباسیان، معمولاً تحت تأثیر شعار زید بن علی (ع) پدید آمدند که مشروعیت حکومت را فقط از آن فرزندان فاطمه (ص) می دانستند که طبیعتاً منحصر در نسل امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می شد. این گروه ها از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر را در هر شرایطی واجب می دانستند و از طرفی به آموزه تقیه اعتقاد چندانی نداشتند، به مجرد به دست آوردن کوچک ترین موقعیت، دست به قیام علیه حکومت می زدند. (اصفهانی، ۱۳۴۲: ۸۱-۶۳)

البته باید گفت برخورد خشونت‌آمیز امویان و عباسیان با علویان که از میانه‌ی سده‌ی اول هجری آغاز شده بود، سبب شد که شیعیان برای مقابله، دو روش متفاوت در پیش گیرند. شیعه‌ی امامیه فعالیت‌های علمی و فرهنگی گسترده‌ای را به صورت نهانی آغاز کرد. فعالیت‌های علمی و تبلیغی دوره‌ی امامت امام محمد باقر علیه السلام، امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام و تربیت شاگردان، باعث گسترش تشیع در سرزمین‌های اسلامی گردید. از طرف دیگر چون خلفای عباسی شدیداً پیشوایان شیعه‌ی امامیه را تحت نظر داشتند و چندین بار آنها را زندانی کرده یا از مدینه به مرکز خلافت احضار کردند، آنان سازمان و کالت را تاسیس کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۳: ۱۳۸). و بخشی از وظایف خود را به وکلا واگذار نمودند تا دور از چشم خلفای عباسی رسالت خود را به انجام رسانند. وکلا با گردآوری وجوهات و به مصرف رساندن آنها و پاسخگویی به شبهات دینی و ترویج تشیع به اداره‌ی امور شیعیان پرداختند. (مشایخ، ۱۳۸۱: ۸۴۸) زیدیان روش مبارزه‌ی نظامی را در پیش گرفتند. بدین ترتیب یک رشته قیام‌های علوی از میانه‌ی سده‌ی دوم هجری در عراق، ایران، حجاز، یمن و مصر آغاز شد که تا اواخر سده‌ی سوم هجری ادامه یافت. این قیام‌ها باعث گسترش تشیع در سرزمین‌های یاد شده گردید. رواج مذهب تشیع در اواخر سده‌ی دوم و اوایل سده‌ی سوم هجری علویان را امیدوار کرد که پیروزی‌های بیشتری را کسب کنند. زیدیه‌ها که در خلافت هارون به پیروزی رسیدند و اولین دولت شیعی را به نام ادیسی‌هابه سال ۱۷۲ قمری در مغرب‌اقصى تشکیل دادند، درصدد برآمدند از ناآرامی‌هایی که در پی قتل امین بوجود آمده بود، بهره‌برداری کنند. (بیات، ۱۳۸۴: ۹۲) در زمان مامون نیز قیام‌هایی بر علیه حکومت صورت پذیرفت که در جای خود به توضیح مفصل‌مهمترین آن قیام‌ها خواهیم پرداخت.

### حمایت‌های مردمی از نهضت‌های شیعه

هدف تشیع برگرداندن حکومت اسلامی به راه و روش مستقیم محمد (ص) و مکتب اصیل اسلام بود. بنا بر این هر قیامی که محتوای مکتبی و رنگ مردمی داشت مورد استقبال و توجه مردم بود. توده‌های مختلف مردم با شیوه‌های گوناگون از این گونه‌ی نهضت‌ها

حمایت می کردند. فقها و دانشمندان در بعضی از این قیام ها در صف اول حمایت بودند . به عنوان مثال وقتی از مالک بن انس حکم خروج با محمد (نفس زکیه ) را پرسیدند، وی به بیعت با محمد فتوی داد (اصفهانی ، ۱۳۴۲: ۲۶۷) محمد بن عجلان نیز که از فقهای مدینه بود، همراه محمد قیام کرد ۲۲۹ ابن هرمز از کسانی بود که با محمد خروج کرد. وی را به واسطه ی پیری یا بیماری روی تختی سوار کرده بودند و همراه محمد می بردند ، در حالی که خودش می گفت: «از من کار جنگی ساخته نیست، ولی می خواهم مردم مرا ببینند و به یاری محمد بیایند». (همان : ۲۶۴) در قیام ابو السرایا نیز این مطلب قابل ذکر است که در کوفه مردم همانند مور و ملخ بیرون ریختند، این در حالی بود که همه ی آنها افراد نظامی نبودند و سلاح آنها عصا و آجر و چاقو بود (همان : ۴۸۳) این موارد و موارد مشابه دیگر همه حاکی از این است که هر جا قیامی به خون خواهی علویان بر پا می شد، مردم نیز به حمایت از آن بر می خواستند. علاوه بر این که هیچ گاه دنباله ی این قیام ها در ادوار مختلف قطع نشد و استمرار و تداوم خود را حفظ کرد.

### عوامل استمرار و تداوم قیام های شیعه

در هر عصر و زمانی جامعه ی اسلامی شاهد شورش و قیامی بر علیه دستگاه خلافت بوده و همیشه شیعیان نگرانی خود از وضع جامعه ی خویش را به نحوی ابراز کرده اند . این تداوم و استمرار میتواند دلایل مختلفی داشته باشد:

۱. آیات جهاد و فضیلت های آن به ویژه آیه ی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (سوره ی آل عمران (۳) آیه ی ۱۶۹) و آیاتی با این مضمون و مفهوم که شیعیان را به بذل جان و مال و آبرو در راه دین خدا ترغیب و تشویق می کند ، با مؤیداتی که در احادیث وارد شده ، علویان را به قیام بر علیه ظلم و ستم و احقاق حقوق از دست رفته شان وادار می کرد.

۲. زیارت عاشورا که یکی از معتبرترین زیارات شیعه است نیز با عباراتی مثل «أَنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلَكَكُمْ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَّكُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ (قمی، ۱۳۷۹ : ۷۵۰) دوست داران اهل بیت علیهم السلام را به خون خواهی و طلب حق و انتقام از دشمنان ترغیب می کند . بنابراین قیام در مقابل جور و ظلم یکی از اصول همیشگی شیعیان



بوده و هیچ قدرتی تاکنون نتوانسته مانع این شور و هیجان و ازجان گذشتگی شیعه گردد.

۳. گفتار معصومین علیهم السلام برای پیروان خود خط سیر مشخصی را ترسیم کرده بود که دیگر دشوار می نمود بنی امیه و بنی عباس بتوانند با فریب کاری و قداست های دروغین آن را به انحراف بکشانند. به عنوان نمونه نامه ی امیر المؤمنین علیه السلام به فرماندارش در بصره تا حدودی بیانگر این خط سیر است: «بدانکه هر رهبری شونده ای را رهبری است که از او پیروی می کند و از چراغ دانش او روشنی می جوید، بدان امام شما از تمام دنیایش به دوتن پوش کهنه و از همه ی خوراک به دو گرد نان بسنده کرده است، شما را یارای چنین کاری نیست، ولی مرا به پرهیز کاری و اوکوشش و هم گامی دائم در قول و فعل و پاک دامنی و درست اندیشی و درست کاری و تعهد یاری دهید» (دستی، ۱۳۷۹، نامه ی ۴۵: ۵۵۳) این خط سیر و نیز سیره ی عملی امام حسین علیه السلام در واقعه ی عاشورا الگوی بسیار ارزنده ای برای شیعیان و طرفداران اهل بیت علیهم السلام بوده و هست، بنا بر این طبیعی است که هر گاه فریاد مظلومی به گوش شیعه می آید به طرفداری و حمایت از مظلوم به پا می خیزد و آماده است تا آخرین قطره ی خون خود را برای برپایی عدالت نثار کند.

۴. تعدد فرق شیعه و نفوذ و رشد آنان در شهرها و سرزمین ها به گونه ای که اگر نهضتی در شهری شکست می خورد، در شهری دیگر شروع می شد. (آیین و نند، ۱۳۶۱: ۹) به عنوان مثال بعد از شکست قیام ابو السرایا در کوفه گماشتگان ابو السرایا در شهر های دیگر سر به شورش بر می دارند. در بخش بعدی این قیام و قیام های بعد از آن، مورد بررسی قرار می گیرد.

۵. محبت مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام و خاندان علوی از دیگر اسباب استمرار و تداوم قیام ها بود.

۶. رعایت اصل تقیه در میان شیعیان سبب می شد تا دشمن تصور کند شیعیان کمترین اقدام سیاسی بر ضد آنها نخواهند داشت.

۷. گشایش باب اجتهاد در شیعه کمک شایانی به رشد مردم کرده و در این امر (قیام علیه ظلم) موثر بود.

۸. همگامی شیعه با شرایط زمانی و مکانی هر عصر و مدارا داشتن با فرقه‌های مذهبی و اهل کتاب.

۹. این انقلاب‌ها در پهنه‌ی گسترده‌ی سرزمین‌های اسلامی بروز و ظهور پیدا می‌کرد و با محیط طبیعی و فرهنگ هر ناحیه، برای شوراندن مردم، هماهنگ می‌شد. چنانکه نهضت یحیی بن عبد الله در دیلم قیامی بود که از درد‌ها و آرزوهای آن سامان سخن می‌گفت و قیام حسین بن علی (شهید فخر) به آزادی بردگان مکه کمک می‌کرد، چنانکه رهبر قیام بانگ می‌زد: هر بنده‌ای سوی ما آید آزاد است.» (همان، صص ۹ و ۱۰)

### قیام ابن طباطبا

"محمد بن ابراهیم" بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ابن ابی‌طالب معروف به "ابن طباطبا" از خاندان امامان شیعه بود، (ابن اثیر، ۱۳۸۱، ج ۹: ۳۸۳۱) و سبب قیام او این بود که "نصر بن شیب" که از شیعیان خاندان پیغمبر و مردی خوش عقیده بود و در جزیره سکونت داشت، برای انجام حج به حجاز آمد و با محمد بن ابراهیم آشنا شد. "نصر بن شیب" به نزد محمد آمد و پس از سخنان مقدماتی، سخن از مظلومیت خاندان پیغمبر و غصب حقوقشان به دست مردم و حکومت به میان آورد و ادامه داد، تا چه وقت باید حق شما را پایمال کنند و شیعیان‌تان را تحت فشار قرار دهند و از این مقوله چندین سخن گفت که محمد بن ابراهیم را حاضر به قیام کرد و مکان قیام را در «جزیره» (شمال عراق) تعیین کردند (اصفهانی، ۱۳۲۹: ۲۷۰)

ولی نصر بن شیب در تصمیمی که در مورد یاری محمد بن ابراهیم گرفته بود متزلزل گشت و مردد شد. از اینرو از محمد بن ابراهیم عذرخواهی کرد. محمد بن ابراهیم خشمناک شده از خانه او خارج شد و از آنجا به حجاز برگشت و سر راه خود با "ابوالسرایا" برخورد کرد، (اصفهانی، ۱۳۴۲: ۵۶۰) که از مخالفین حکومت عباسی بود و در نواحی «سواد» (کوفه) شورش کرده بود و علت شورش آن این بود که، در سپاه "هرثمه" (والی بغداد) شمشیر می‌زد، هرثمه در پرداخت مواجب او تعلل می‌کند و این کار باعث خشم ابوالسرایا شد و از سپاه هرثمه جدا شد و با محمد بن ابراهیم بیعت کرد. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۳۱)

در همین اوان مأمون، "طاهر بن حسین" (والی خراسان) را از کار ولایت‌هایی که فتح کرده بود بازداشت و "حسن بن سهل" را به آنجا فرستاد به این دلیل مردم در عراق به این برداشت رسیدند که فضل بن سهل (وزیر مأمون) بر مأمون تسلط یافته و تمام اختیارات را در دست گرفته، و او را از سرداران و اهل بیتش دور نگه داشته است. از اینرو بنی‌هاشم، خشمگین شدند و بر حسن بن سهل گستاخ شده بودند (ابن اثیر؛ ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۲۴۹) و زبان به بدگویی او گشودند، (ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۸۶) دست به شورش زده و به محمد بن ابراهیم پیوستند. (ابن طقطقی، ۵۶۳۱)

محمد بن ابراهیم به تشویق ابوالسرایا داخل شهر شد (اصفهانی، ۱۳۲۹: ۲۸۰) و برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد. و مردم را به سوی بیعت به «الرضا من آل محمد» خواند و به کتاب خدا و سنت پیامبرش و امر به معروف و نهی از منکر و عمل به کتاب خدا دعوت نمود. خطبه محمد که به پایان رسید مردم یکسره برای بیعت با او ازدحام کردند. (اصفهانی، ۱۳۴۲: ۵۶۱)

از اولین اقدامات ابن طباطبا دعوت از امام رضا(ع) برای پیوستن به قیام بود، چرا که هدف خود را یکی می‌دانستند؛ اما امام که از پیامد قیام‌های شتابزده و ناکامی آن به علت عدم برنامه ریزی اطلاع داشتند شرکت نکردند. (محمد جواد، ۱۳۸۱: ۱۷۸)

فضل بن عباس به بغداد، نزد "حسن بن سهل" (والی بغداد) فرار کرد و جریان را به او گزارش داد و حسن بن سهل وعده همه گونه کمک و جبران اموالی که از او به غارت رفته بود را به او داد. آنگاه یکی از سپاهیان به نام "زهیر بن مسیب" را طلبد و لشکری همراه او کرد و اموالی هم به او داد و تأکید کرد، که برای جنگ با ابوالسرایا برود. محمد بن ابراهیم در آن وقت مریض بود زهیر راه کوفه را در پیش گرفت. ابوالسرایا و لشکریانش از کوفه بیرون آمدند و لشکریان زهیر را شکست دادند. ابوالسرایا و همراهانش مرکبها و اسلحه‌های لشکر زهیر را به غنیمت گرفتند و به کوفه بازگشتند و زهیر فرار کرد. دوباره "حسن بن سهل" به زهیر فرمان رفتن به کوفه را داد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳۸۳۲)

شکر ابوالسرایا با پیروزی کامل و غنیمتی بسیار و اسلحه و مرکب فراوان به کوفه بازگشت. ابوالسرایا وقتی به کوفه آمد محمد بن ابراهیم را در حال مردن دید و محمد چون

ابوالسرایا را دید که به دشمن شیبخون زده او را سرزنش کرد و ادامه داد که از این کار او بیزار است.

بعد از وفات محمد بن ابراهیم نوجوانی به نام "محمد بن محمد زیدی" جای او را گرفت (همان: ۵۶۳۲) و ابوالسرایا و مردم کوفه با او بیعت کردند.

### سرانجام ابوالسرایا

ابوالسرایا با پیروزی‌هایی که به دست آورد کارش بالا گرفت و در کوفه و مکه، درهم و دینار به نام خود زد و بر اثر این پیروزیها طالبیان (فرزندان ابوطالب) در جای جای سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند و ابوالسرایا سپاه خود را به سوی بصره و واسط و کرانه‌های آن فرستاد. (ابن اثیر، ۲۵۲: ۱۳۷۱) و از آن سو مردم شام و جزیره به ابوالسرایا نامه نوشتند و گفتند ما چشم براه فرستاده تو هستیم؛ که سر به فرمانت درآورده و دستورات را انجام دهیم. (اصفهانی، ۱۳۲۹: ۲۸۳)

خلافت عباسی که این همه محبوبیت و شوکت ابوالسرایا را دید به وحشت افتاد چون حسن بن سهل دید که ابوالسرایا و یارانش به هر سپاهی که می‌رسند آن را شکست می‌دهند و میان سردارانی که با وی بودند کسی را نیافت که در خور پیکار باشد، ناچار به سوی هرثمه روی آورد، (میان حسن بن سهل و هرثمه کدورتی وجود داشت چون هرثمه پیش از حسن، والی بغداد بود) و او را به جنگ با ابوالسرایا فرستاد (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۳۷؛ تاریخ یعقوبی، جلد دوم: ۴۴۷)

خلاصه آنکه ابوالسرایا به اتفاق همراهانش در سال ۲۰۰هـ - ق. از کوفه گریخت. زیرا هرثمه وارد کوفه شد و آنجا را محاصره و مردم آن جا را امان داد. ابوالسرایا به سوی قادسیه و بعد راه خوزستان را پیش گرفت تا به شوش رسید و "حسن بن علی بادغیسی" معروف به "مامونی" به سوی آنها آمد و به آنها گفت هر کجا می‌خواهید بروید که مرا به نبرد شما نیازی نیست و اگر از ناحیه من بیرون روید دنبال‌تان نمی‌کنم اما ابوالسرایا با او به جنگ پرداخت ابوالسرایا در این جنگ شکست خورد و مجروح شد و گریخت و با "محمد بن محمد زید" و "ابوالشوک" به منزل خود در «راس‌العین» رفت و چون به جلولا رسیدند؛ (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۲۵۵) "حماد کندغوش" آنها را اسیر کرد و نزد حسن بن

سهل برد. حسن بن سهل، ابوالسرایا را کشت و سرش را نزد مامون برد و پیکرش را بر پل بغداد آویزان کردند. (طبری، ۱۳۵۴، ج ۱۳، ۵۶۳۸)

همانطور که گفته شد، دو عامل سبب شد که ابن طباطبا قیام کند: نخست نابسامانی اوضاع سیاسی دولت عباسی بود که در نتیجه غلبه یافتن فضل بن سهل بر امور خلافت بوجود آمد، به نحوی که مأمون در کاخش تحت نظر بود و فضل حتی مانع می شد که بستگان و خواص و نزدیکانش با او تماس بگیرند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ۵۶۲۹) عباسیان و سایر شخصیت‌های برجسته عراق از این وضع ناراضی بودند و بر حسن بن سهل، که والی عراق بود، گستاخ شدند و او را از فرمانروایی عزل کردند. ابن طباطبا از این فرصت استفاده کرد و علیه عباسیان قیام کرد. دوم اینکه علویان، که پیوسته در صدد قیام بودند، فرصت را مناسب یافتند و ابوالسرایا، که از مخالفان عباسیان بود، ابن طباطبا را به قیام تشویق کرد. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ۵۶۲۹)

درباره سرانجام قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا، با وجود نفوذ گسترده وی و پیروزی او، به چهار مسأله می توان اشاره کرد:

۱. وابسته نبودن ابوالسرایا به خاندان علوی: با وجود این که او برای علویان تبلیغ می کرد، علویان رهبری محمد دیباج را پذیرفتند و اطراف ابوالسرایا را خالی کردند که به ضعف او انجامید؛ زیرا مردی غیر از خاندان پیامبر(ص) هدایت آن را به دست داشت. (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۴، ۵۳۴)

۲. تأثیر شبهات درباره گذشته ابوالسرایا: چون او در ابتدای کار تحت امر فرمانده عباسی، هرثمه بن اعین بود و به علت تأخیر در مقرری خویش او را ترک کرد. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ۵۶۲۹)

۳. اتصاف حرکت ابوالسرایا به خشونت و بی رحمی: این مسأله موجب شد تا بسیاری از تأیید وی خودداری کنند و شور و هیجان حرکتش را محدود و تضعیف نمایند؛ مانند مسمومیت ابن طباطبا به دست ابوالسرایا و یا برداشتن پرده خانه کعبه. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ص ۵۶۳۰)

۴. کارهای علویان پیرو ابوالسرایا در مکه، هنگامی که پرده کعبه را برداشت و

پرده ای دیگر به آن پوشاند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱؛ ج ۲۵۶، ۱۶)

### ب) قیام زید بن موسی (زیدالنار)

پس از خاموش شدن قیام ابن طباطبا، برخی از علویان که در واقع عمال او بودند، دست به قیام زدند و در مناطقی که مستقر بودند، اعلام خودمختاری نمودند. زید در بصره قیام کرد و عده ای از خاندانش نیز هم راه او بودند. به گزارش اصفهانی، زید بن موسی علوی را «زیدالنار» می خواندند این نام بدان سبب بود که «بسیاری از خانه های عباسیان و هوادارانشان را در بصره آتش زد و چون مردی از سیاه جامگان را به نزدش می آوردند، کیفرش آن بود که او را به آتش بسوزانند.» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۲۳۴؛ مقاتل الطالین، ص ۳۵۵)

پس از سرکوبی و اسارت، زید را نزد مأمون در خراسان فرستادند. (خسروی، ۱۳۸۰ ج ۲: ۵۵۰) مأمون به احترام امام رضا(ع) وی را بخشود و اعلام کرد: «اگر قرب و منزلت علی بن موسی نم بود هر آینه او را می کشتم.» (ابن بابویه قمی، بی تا، ج ۱: ۴۸۰) و پیش برادر بزرگوارش علی الرضا علیه السلام فرستاد، امام باطلاق او حکم فرمود و در مدت حیات با وی سخن نگفت و آخر الامر مأمون زید النار را با زهر هلاک ساخت. (خواند میر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۸۱)

### پ) قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر

وقتی خبر ابوالسرایا و علویانی که در عراق بودند، به ابراهیم رسید، با عده ای از خاندانش از مکه بیرون آمد و در سال ۲۰۰ قمری به سوی یمن رفت. (اصفهانی، ۱۳۴۲، ۳۵۵) در آن زمان اسحاق بن موسی، از سوی مأمون، حاکم یمن بود. مأمون پس از مدتی، حمدوه بن علی بن عیسی بن ماهان را به یمن فرستاد و نبرد شدیدی میان آنان روی داد که شماری از دو طرف کشته شدند؛ زیرا ابراهیم بن موسی بر آن جا مستولی شده بود. ابراهیم در حکومت داری، رفتار بدی پیش گرفت و به مردم یمن ستم کرد تا آن حد که او را «قصاب» خواندند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۲۵۶) مأمون وی را از آن کار باز داشت. به ویژه آن که این جنبش شیعی در یمن، ادامه جنبش ابن طباطبا و ابوالسرایا بود و از خطرناک ترین جنبش های شیعی به شمار می آمد که مأمون ناچار شد تا برای رویارویی

و غلبه بر آن، همه همت خود را به کار گیرد. سرانجام وی با فرمان مأمون عزل گشت و او هم تسلیم شد. گفته شده که او به مکه گریخت و یک سال پنهان بود تا جلودی، توانست کسی را روانه کند و او را دست گیر سازد و به زندان افکند. برخی نوشته اند که مأمون او را بخشید. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۴۴)

از این قیام نیز به دست می آید که هدف مشترک بیشتر قیام کنندگان علوی، براندازی حکومت عباسیان و انتقال خلافت به دودمان علوی بوده است.

### ت) ظهور ابن افطس در مدینه

در روزگار مأمون، سال ۱۹۹ قمری حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی(ع) معروف به ابن افطس در مدینه ظهور کرد. او در آغاز، دعوت ابن طباطبا را گسترش داد؛ اما چون ابن طباطبا وفات یافت، در سال ۲۰۰ قمری، افراد را به امامت خویش خواند. این دلیلی بر تبعیت نکردن وی از امام رضا(ع) است. وی سپس به سوی مکه رفت و هنگامی که مردم در منی بودند، به آنها پیوست. بعد وارد مکه شد و سپس پرده خانه را درآورد و به جای آن دو جامه ابریشمی نازک که ابوالسرایا هم راه آنها فرستاده بود، بر خانه کعبه پوشانید؛ پارچه ای که بر آن نوشته بود: «اصفر بن اصفر، ابوالسرایا، دعوت گر آل محمد این را سفارش داد این که پوشش ستم گران بنی عباس را از آن بردارند و از پوشش آنها پاک شود، به سال صد و نود و نهم. ابن افطس هر کس را که می شنید سپرده ای (پولی) از فرزندان عباس و پیروانشان به نزد وی هست، به خانه اش هجوم می برد و شکنجه و اذیت می کرد تا به اندازه توانش از او فدیة بگیرد. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۳۹)

### ث) قیام محمد بن جعفر صادق (ع)

دوران مأمون شاهد قیام علوی دیگری بود که طبیعت و منشأ آن با دیگر قیام ها تفاوت داشت. این قیام را محمد دیباج فرزند امام جعفر صادق(ع) در سال ۲۰۰ قمری در حجاز رهبری کرد. در مکه با عنوان امیر المؤمنین با او بیعت کردند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۴۱) که این دلیلی بر تبعیت نکردن از امام(ع) است. در آن زمان، حکومت عباسی در مشکلات فرو رفته بود و به این حرکت توجه جدی نشان نداد و حرکتی خطرناک توصیف نشد؛ زیرا فقط به مکه منحصر بود لذا به آسانی بر آن چیره شد و محمد

دیباج به ناچار در انظار مردم در همان سال، خودش را از حکومت خلع کرد.  
(طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۴۳)

طبری انگیزه قیام محمد دیباج به درخواست شیعیان و اصرار پسرش علی و حسین بن حسن افطس بود. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۴۱)

گفته برخی تاریخ نگاران، در ابتدا هارون بن مسیب را شکست دادند. حاکم عباسی به حضرت علی بن موسی (ع) متوسل شد؛ ولی محمد قبول نکرد. این کار، نشان دهنده نافرمانی از امام است. از این رو، هارون بن مسیب لشکر زیادی جمع کرد و به علت محاصره و نرسیدن آذوقه به محمد، او ناچار شد با جمعی از سادات در همان سال ۲۰۰ قمری به امان هارون تن در دهد. هارون او را به خراسان فرستاد که در راه قبیله صحرائشین بر عمال هارون تاختند و علویان را رها کردند ولی آنان خودشان نزد والی بغداد حسن بن سهل رفتند. (همان، ۵۶۴۳)

تاریخ نگاران در مورد فوت او اختلاف نظر دارند. برخی می نویسند: پس از آن که حسن بن سهل، محمد بن جعفر را نزد مأمون فرستاد، او در همان خراسان از دنیا رفت و مأمون در تشییع جنازه او شرکت کرد. برخی می نویسند: محمد بن جعفر دیباج در جرجان وفات یافت و مأمون بر او نماز گزارد و وی را در همان محل دفن کردند.  
(خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۶)

### ج) قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل علوی (القائم الرسی)

در زمان خلافت مأمون، به طور مخفیانه در مصر علیه عباسیان مشغول فعالیت بود. در همان حال داعیانی به اطراف فرستاد. بعد از ده سال تلاش، برخی از مردم مکه و مدینه و کوفه و ری و قزوین و طبرستان و بلاد دیلم با او بیعت کردند. دعوت وی حتی در بلخ و طالقان و مرو و بلاد دیگر بسط یافت. وی در سال ۲۴۶ در ۷۷ سالگی در گذشت. (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۲۷)

از این قیام ها روشن می شود که عباسیان و علویان، از همان اوایل دوره بنی عباس به ویژه از زمان منصور به بعد، عداوتی آشکار داشتند. عباسیان به اشکال مختلف، درصدد بودند تا از نفوذ علویان بکاهند. آنان گاه با حيله گری، از در دوستی و گذشت و احترام



نسبت به آنها وارد می‌شدند. از این رو، مأمون گناه شورشیان علوی را می‌بخشید. این بخشش به معنای سازش نبود، بلکه در حقیقت می‌خواست اوضاع سیاسی و اجتماعی قلمرو حکومتش را آرام کند. به همین دلیل، به دوستی با علویان تظاهر می‌کرد تا از شورش‌های دیگر جلوگیری کند.

### پی آمدهای قیام‌ها

این قیام‌ها بیش از دو سال طول نکشید، اما بازتاب آن چنان بود که قیام‌های دیگری را نیز در سرزمین‌های مختلف به دنبال داشت و بعدها بعضی از علویان به حکومت دست یافتند و در دل مردم جایگاه خاصی یافتند. پی آمدهای این قیام‌ها عبارتند از:

۱. نفوذ بسیار زیاد علویان در مناطق مختلف و از سویی هدایت مردم و نیز اعلام بیزاری از حکومت عباسیان: علویان در اهواز، واسط، یمن، بصره و مکه نفوذ کامل یافتند؛ به گونه‌ای که توانستند این مناطق را تحت کنترل خود درآوردند و دامنه فتوحات را روز به روز بیشتر کنند.

۲. زیاد شدن طرف داران علویان؛ چنان که مردم شام و جزیره، به محمد بن محمد بن زید علوی که بعد از ابن طباطبا رهبری علویان را به عهده گرفت، در سال ۱۹۹ قمری نامه نوشتند که ما منتظر شما هستیم تا از شما اطاعت کنیم.

۳. مأمون دریافت که نه تنها در میان فرزندان پدر، بلکه در میان اعراب و علویان نیز پایگاهی ندارد و آنها از عمل کرد وی خشنود نیستند؛ به ویژه اعراب که او را اصیل نمی‌دانستند.

۴. در دراز مدت شکل‌گیری و تأسیس سلسله‌هایی مانند زیدیان در یمن و علویان در طبرستان، از پی آمدهای فکری و سیاسی مستقیم و غیرمستقیم این جنبش‌ها به شمار می‌آیند.

۵. تأثیر قیام‌ها بر مسأله ولایت عهدی مأمون برای رفع خطر علویان در پی چاره‌ای اساسی و همیشگی بود. لذا تصمیم گرفت که برای فرو نشاندن قیام‌های پی در پی علویان، امام رضا(ع) را از مدینه به مرو احضار کند و به اجبار او را ولی عهد خود سازد و به امام لقب «الرضا» دهد. (ابن طقطقی، ۳۰۱، ۱۳۶۷؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۵۹) مردم با حضرت

بیعت کردند و مأمون سکه به نام امام زد و رنگ سبز را که نماد علویان بود رسمی نمود و فرمان داد تا لباس سیاه که شعار بنی عباس بود، به لباس سبز تبدیل شود. (یعقوبی، ۱۳۳۱، ج ۲، ۴۶۵) با توجه به این که پوشیدن لباس سیاه در عزاداری، شعار شیعه و آل علی بود، عباسیان از این شعار سوء استفاده کردند و با این شیوه، خود را از طرف داران و خون-خواهان شهدای آل علی (ع) نشان دادند تا حمایت خراسانیان را که به شدت شیفته آل علی بودند، جلب کنند.

مأمون احساس کرد که لباس سیاه دیگر نمی تواند نشانه هم دردی با شیعیان در عزاداری آنان برای آل علی (ع) باشد؛ زیرا عباسیان چهره واقعی خود را نشان دادند و شیعیان پی بردند که دشمنی عباسیان با آل علی (ع) کمتر از دشمنی بنی امیه با آنان نیست. مأمون به سپاهیان دستور داد تا لباس سیاه را کنار بگذارند و به سراسر کشور بخش نامه کرد که باید چنین کنند. این اقدام مأمون دلیلی است برای تثبیت حکومت خودش و شهادی بر این که تغییر لباس سیاه به سبز، برای جلب خراسانیان بود. مأمون بعد از چند سال وقتی به اهدافش رسید، هنگام ورود به بغداد در منطقه نهروان، مورد استقبال عباسیان قرار گرفت و آنان از او خواستند که لباس سبز را کنار بگذارد. او نیز چنین کرد و به تبع او همه لباس سیاه پوشیدند. (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۴، ۱۲۴۱)

عرضه خلافت به امام رضا (ع)، معنایش این نبود که مأمون از هرگونه امتیازی چشم پوشیده بود و دیگر هیچ گونه سهمی در حکومت نمی طلبید. بلکه بر عکس می خواست بر مسند حکومت، مقامی ظاهری و صوری بنشانند و در باطن، همه کارها به دست او باشد؛ در این صورت، نه تنها ذره ای از قدرتش کاسته نمی شد بلکه موقعیتی قوی تر می یافت. مأمون با تفویض خلافت به امام، در پی این نبود که خلافت خود را از دست بدهد، بلکه می خواست از علویان اعتراف بگیرد که حکومتش قانونی است. لذا درصدد بود تا بزرگ ترین شخصیت در میان آنان را به این بازی وارد سازد.

در حقیقت مأمون با «الرضا» نامیدن امام (ع)، به شیعیان این گونه وانمود کرد، «رضای آل محمد که شما، مردم را به او دعوت می کنید، اکنون ولی عهد است و به حکومت دست دارد.» (طبری ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۵۹) بنابراین، دیگر دلیلی وجود نداشت که آنها

شورش کنند و اگر هم قیام می‌کردند، مردم به دعوت آنان پاسخ مثبت نمی‌دادند؛ زیرا بهترین شخصی که شایستگی داشت و مصداق «الرضا» بود، در کنار مأمون قرار داشت. مأمون در میان خلفای عباسی از همه زرننگ‌تر و در سیاست بسیار آگاه بود و طوری نقشه کشید که شورش علویان را آرام کرد. حال، چرا تنها امام رضا(ع) را برای این کار انتخاب کرد؟ در بحث قبل اشاره شد که علویان به دنبال امام(ع) نبودند و هر کس برای خودش دعوت می‌کرد، مانند ابن طباطبا که در کوفه، مردم را به بیعت با فرد مورد رضایت از آل محمد(ص) خواند که به کتاب خدا و سنت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر عمل کند و به امام رضا(ع) نامه نوشت تا دعوتش را قبول کند. همین‌طور محمد بن جعفر صادق(ع) در حجاز، مردم را به امامت خویش خواند و خود را امیرالمؤمنین معرفی کرد.

به نظر می‌رسد که مأمون چون می‌دانست که اغلب علویان به برتری و شایستگی آن حضرت ایمان دارند، در نخستین ملاقات با امام(ع)، این مطلب را اظهار کرد که می‌خواهد از خلافت و حکومت دست بردارد و این کار را به آن حضرت بسپارد. که از نظر فضل و برتری از او سزاوارتر است.

یکی از شواهدی که جایگاه امام را در نزد مردم کوفه اثبات می‌کند این است که وقتی عباس، برادر امام رضا(ع)، نزد آنها رفت و می‌خواست برای مأمون و امام(ع) بیعت بگیرد، برخی او را پاسخ مساعد گفتند، ولی بقیه او را چنین خطاب کردند: اگر آمده‌ای ما را برای دعوت مأمون فراخوانی و سپس برای برادرت رضا(ع) بیعت بگیری، ما هرگز به این دعوت نیاز نداریم و اگر ما را به سوی برادرت فرا می‌خوانی، تو را اجابت خواهیم کرد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۲۸۶)

با ولی عهدی امام رضا(ع)، مأمون از طرف علویان آسوده خاطر شد؛ زیرا دیگر کسی از علویان قیام نکرد؛ حتی برخی از آنها را که بر حجاز و یمن مسلط شده بودند، به امارت آن جا گماشت و تمام هواداران آنان را به خود جذب کرد. هم‌چنین با ولی عهد شدن امام، سلسله هجرت سادات به ایران شروع شد و علویان بعد از سال‌ها احساس راحتی کردند. این بزرگ‌ترین تأثیر ولایت عهدی امام بود؛ گرچه سادات حسنی و حسینی شهید

شدند و بعضی فرار کردند.

### علویان و حرکت امام رضا(ع) به سوی خراسان

قیام‌های متعدد و پر شمار علویان و شیعیان علیه بنی عباس را می‌توان چنین تفسیر نمود که در عهد خلافت عباسی جور، ستم و شکنجه و کشتار علویان بیشتر از روزگار اموی بوده است. آنچه روشن است عباسیان پس از دست یافتن به قدرت، علویان را کنار نهادند و رسماً مذهب تسنن را پذیرفتند و حمله‌ی خود به آل علی(ع) را فزونی بخشیدند و بسیاری از بزرگان شیعی از جمله امامان را به شهادت رساندند. (طه حمیده، ۱۳۶۸، ص: ۳۵)

با این وجود، مأمون نخستین خلیفه‌ی عباسی بود که تلاش نمود، تا خلأ به وجود آمده میان علویان و عباسیان را بزداید. وی برای نیل بدین هدف در پی علی بن موسی الرضا(ع) فرستاد تا با جذب او به دستگاه خلافت عباسی، زمینه را برای دستیابی بدین هدف مهیا سازد. از دیگر سوی، دعوت از علی بن موسی الرضا(ع) برای آمدن به مرکز خلافت، که در آن زمان در شهر مرو خراسان بود را می‌توان نشانه‌ای از رشد فزاینده گرایش‌های شیعی در این نقطه از سرزمین‌های اسلامی برشمرد. (جعفریان، ۱۳۵۷، ص: ۱۵۰-۱۵۳) به هنگام حرکت هشتمین امام شیعیان به سوی خراسان نیز شماری از علویان به همراه ایشان به خراسان مهاجرت نمودند. اما با شهادت علی بن موسی الرضا(ع) در سال ۲۰۳ هجری، ماهیت فریبکارانه مأمون بر خراسانیان بیش از پیش آشکار شد. همزمان، بسیاری از علویان خراسان نیز توسط مأموران مأمون کشته شدند و بسیاری دیگر از آنان برای نجات خویش رو به سوی طبرستان و دیلمان نهادند. اما آنچه روشن است با انتقال مرکز خلافت از مرو به بغداد از سوی مأمون، دگربار علویان برای نیل به هدف خویش به پا خاستند.

### تحلیلی بر قیام‌های علویان در دوران امام رضا(ع) و ارتباط آن با ولایتعهدی

#### الف) تحلیل قیام‌های دوره مأمون

تعداد قیام‌ها پیش از ولایت عهدی از نظر کمیت بیشتر بودند قیام ابن طباطبا که مهم‌ترین آنها بود و بیشتر قیام‌ها، به نوعی با این قیام ارتباط داشتند، یعنی پس از شکست ابوالسرایا، بیشتر بزرگان علوی که قبلاً کارگزاران وی به حساب می‌آمدند، خود ادعای امامت و استقلال کردند و به مبارزه علیه مأمون ادامه دادند. و آنها نیز مانند ابن طباطبا خود

را امیرالمومنین نامیدند و هدف مشترک بیشتر قیام‌کنندگان علوی، براندازی حکومت عباسیان و انتقال خلافت به دودمان علوی بوده است.

بدین ترتیب، یکی از دغدغه‌های فکری مأمون، مخالفت و شورش علویان بود که از دیرباز جریان داشت و ارکان حکومت او را متزلزل ساخته بود. نمی‌توانست این قیام‌ها را با سیاست خشن و سرکوب‌گرانه از میان بردارد. از طرفی به این نکته پی برده بود که اکثر جامعه، به دوستی علویان اصرار دارند. به علاوه اندیشه تشیع، در برخی از بزرگان و فرماندهان نظامی نیز نفوذ کرده بود. در ظاهر امام در زمینه قیام با علویان ارتباط نداشت، ولی مأمون احتمال می‌داد که شخصیت برجسته‌ای که دور از مرکز حکومت است، اقدامی علیه حکومت انجام دهد و قیام‌های علویان، زمینه را برای امام فراهم سازد. لذا برای جلوگیری به فکر پای داری حکومت افتاد.

به هر حال، قیام‌هایی که ذکر شد بسیار مهم بودند و از لحاظ تعداد، در مقایسه با قیام‌هایی که بعد از ولایت عهدی رخ دادند بیشتر بودند. لذا مأمون مجبور شد علی بن موسی الرضا(ع) را به دستگاه خلافت بیاورد و ولی عهد خود کند.

با بررسی دقیق این قیام‌ها و دقت در شعارها و دعوت‌های آنها، مانند امر به معروف و نهی از منکر، وعده عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و نیز سپردن حکومت «الرضا من آل محمد» به این نتیجه می‌رسیم که علویان خود داعیه دار تشکیل حکومت بودند و حکومت‌های موجود را که از نسل پیامبر(ص) نبودند مشروع نمی‌دانستند؛ از اینرو برای تشکیل حکومت حق، دست به قیام می‌زدند؛ بنابراین قیام آنها از نوع فعال و نه مستقل می‌باشد.

قیام‌های دوره مأمون که تند ورزیده بود، خیلی زود هم فرو نشست و نتوانست بیش از دو سال به پویایی خود ادامه دهد؛ اما در طول همین دو سال، ویژگی‌هایی بی‌نظیر داشتند، از جمله می‌توان به گسترده‌گی جغرافیایی آنها به ویژه در مناطق مرکزی، تسلط هرچند کوتاه مدت بر حجاز و به ویژه مکه و مدینه، اشتراک هر دو خاندان حسنی و حسینی در این قیام‌ها و بلاخره فراوانی آنها اشاره کرد.

سر آغاز و الگوی این قیام‌ها از خانواده حسنی و توسط، ابن طباطبا بود. آنچه این

قیام را از دیگر قیام‌های علویان ممتاز می‌کند، آن است که ابن طباطبا برای پیشبرد قیام خود به ائتلاف با یکی از ناراضیان حکومتی به نام ابوالسرایا و سپردن فرماندهی نظامی به او دست زد که هیچ‌گونه سابقه محبت به آل بیت و یا گرایش به علویان نداشت. و در ضمن قبیله او شیبان و شهر او جزیره به خارجی‌گری معروف شده‌اند. (سجادی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۶)

از نوع شعارهای آنها و نیز مشابهت عقاید سیاسی آنها پیداست که این قیام‌گرایش‌های زیدی داشته است، و حتی زمانی که محمد بن جعفر صادق در مکه به طرفداری از ابن طباطبا دعوت خود را آغاز کرد، عده زیادی از زیدیه جارودیه بدو پیوستند. زیرا او معتقد به نظریه زیدیه مبنی بر وجوب قیام با شمشیر بود. (رحمتی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۲۳۹) و گروه‌های عمده‌ای از زیدیه پس از ولایتعهدی امام رضا(ع) امامت آن حضرت را قبول کردند و از مخالفت دست برداشتند، علت این گرایش، رسیدن به اهداف دنیوی بوده است و ایشان پس از شهادت امام دوباره به مذهب زیدیه بازگشتند. (نوبختی، بی تا: ۹۵)

### ب) رابطه قیام‌های علویان و ماجرای ولایتعهدی امام رضا(ع)

شاید در نظر ابتدایی چنین گفته شود که رابطه‌ای میان این دو مسئله وجود ندارد؛ زیرا عمده قیام‌های علویان و به ویژه قیام ابوالسرایا در سال ۲۰۰ق توسط سپاهیان مأمون سرکوب شده بود؛ بنابراین نیازی نبود یک سال بعد امام رضا(ع) به اجبار به مرو فراخوانده شود و در آغاز، خلافت و سپس ولایتعهدی به او پیشنهاد گردد و سرانجام با تهدید و فشار، ولایتعهدی به او قبولانده شود؛ در میان اهداف متعدد و فراوانی که در مسئله ولایتعهدی وجود دارد، جریان‌های سیاسی، نظامی شیعی که در این زمان در قیام‌های علویان تبلور یافته بود، نقش عظیمی در این فراخوانی و پیشنهاد داشته است.

۱. در آن هنگام که روابط مأمون با بغدادیان و بیشتر خاندان عباسی تیره بود و نمی‌توانست از آنها در پست‌های مختلف بهره‌گیری کند، علویان از بهترین نیروهایی بودند که با توجه به جایگاه خود در مناطق مختلف، می‌توانستند یاریگر مأمون باشند؛ چنانچه وی، ابراهیم برادر امام(ع) را که سابقاً از قیام‌کنندگان بود، پس از ماجرای ولایتعهدی به سمت فرمانداری یمن تعیین کرد و از او خواست به سرکوبی یکی از شورشیان حکومت به نام «حمدویه» بپردازد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۱۵۵)

۲. جنگ میان امین و مأمون، در اذهان همگان، جنگ عنصرهای فارسی - عربی تلقی می شد که در آن هنگام عنصر فارسی به پیروزی رسیده بود؛ از این رو بخش عمده ای از عرب‌ها از مأمون متنفر بودند و او را عامل غلبه دادن فارس بر عرب می دانستند. (یعقوبی، ۱۳۳۱، ج ۲، ۴۴۵: و ۴۵۰/ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ۱۵۹:)

در این هنگام، مأمون نیاز داشت تا یک خاندان بزرگ و با اهمیت عربی را که منتسب به پیامبر(ص) می باشند، به سوی خود جذب کند تا کم کم اتحاد میان عرب‌ها را کم رنگ کند و از سوی دیگر تلقی غلبه عنصر فارسی بر حکومت را از بین ببرد. در این جا به عنوان شاهد تنها کافی است به این نکته اشاره کنیم که ابوالسرایا در هنگام برخی نبردهای خود از نیروهای مخالف خود، با عنوان عجم و اعاجم یاد می کند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ۱۴۷:)

۳. کنار آمدن مأمون با علویان، می توانست زنگ خطر مهمی برای عباسیان باشد که در آن زمان در بغداد علم مخالفت با مأمون را برافراشته بودند و حتی مدتی مأمون را از خلافت خلع کرده بودند و مأمون می توانست به خوبی از این مسئله استفاده کرده، با واگذاری ولایتعهدی به یکی از علویان، از آنها بخواهد که اگر واقعاً طالب ادامه ی حکومت در نسل عباسیان هستند، از مخالفت های خود دست برداشته، به مأمون بپیوندند؛ چنانچه در ادامه مأمون توانست از این سیاست بهره گیرد.

در پایان این بحث یاد آور می شوم: طبق برخی نقل ها، گروه های عمده یا از زیدیه پس از طرح مسئله ولایتعهدی امام رضا(ع) امامت آن حضرت(ع) را قبول کردند و از مخالفت دست برداشتند؛ گرچه در همین گزارش آمده است: علت این گرایش، رسیدن به اهداف دنیوی بوده است و ایشان پس از شهادت امام(ع) دوباره به مذهب زیدیه بازگشتند (نویختی، بی تا: ۹۵)

### ج) دیدگاه امام رضا(ع) درباره قیام ها

بعد از امام سجاد(ع) اوضاع جامعه اسلامی از نظر سیاسی و فرهنگی به تدریج تغییر کرد؛ زیرا بعد از حادثه کربلا، جامعه شیعه دچار ضعف شدیدی شد و اوضاع مناسبی نداشت. به طور کلی ائمه اطهار(ع) برای مبارزه با ظلم و استبداد و فساد حکومت وقت، در

هر زمان روش خاصی را در پیش می گرفتند.

با توجه به این نکات، امام رضا(ع) انقلاب‌های علویان را نه کاملاً تأیید می فرمود و نه آنها را رد می-کرد، امام قیامی را که در جهت آگاهی بخشیدن به توده‌ها، برای مخالفت با خلفا و رژیم‌های ستم‌گر بود، به طور ضمنی تأیید می کردند، در عمل، دیدگاه امام با سران نهضت‌ها تفاوت داشت. برای مثال امام، اصل نهضت برادرش زید را نمی‌کوبیدند و جایی هم اشاره‌ای که فرموده باشند: چرا بر ضد حکومت جور قیام می‌کنید! بلکه آن حضرت شیوه‌های نادرست او را نکوهش می‌کردند.

هنگامی هم که ابوالسرایا شکست خورد و به طرف کوفه عقب نشست، محمد بن محمد علوی و کسانی که هم راه او بودند، به خانه‌های بنی‌عباس و هوادارانشان در کوفه یورش بردند و با غارت و ویران کردن خانه‌ها، آنان را از کوفه بیرون رانند. آنها در این برخوردها، به رفتارهای زشتی دست زدند و حتی سپرده‌هایی را که عباسیان نزد مردم داشتند، بیرون کشیدند و به تصرف خویش در آوردند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۳۷)

هم چنین ابن‌افطس در مدینه، اموال عباسیان را مصادره کرد و به شکنجه آنها پرداخت؛ لذا امام به این علت با آنها هم کاری نمی‌کردند؛ چون از سرانجام آنها آگاهی داشتند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۶۳۹) امامان(ع) بیشتر به کارهای فرهنگی و علمی توجه داشتند نه به قیام و حرکات مسلحانه. از این جهت، نه تنها در حرکت‌های ضد حکومتی شرکت نمی‌کردند، بلکه یاران خود را نیز از پیوستن به صفوف قیام‌کنندگان منع می‌فرمودند. زیرا چنین حرکاتی را در کوتاه مدت و بلندمدت، به ضرر شیعیان می‌دانستند. در کوتاه مدت به این دلیل که شیعیان و پیروان واقعی و مخلص آنان شناسایی می‌شدند و به شهادت می‌رسیدند و در بلندمدت نیز به این دلیل که رشد و باروری شیعیان، حداقل برای چند قرن متوقف می‌شد و فرصت کار فرهنگی برای ائمه اطهار(ع) از میان می‌رفت.

حوادث سیاسی مربوط به امام، بیشتر در دورانی رخ داد که ولایت عهدی آن حضرت مطرح گردید و پیش از آن، موارد بسیار کمی در زمینه برخوردهای سیاسی ایشان نقل شده که یک نمونه از آنها درباره حمله جلودی، برای سرکوبی قیام محمد بن جعفر به مدینه است. (همان: ۵۶۷۵)



علی بن موسی الرضا (ع) به طور مستقیم با قیام‌ها هم کاری نداشتند قیام‌کنندگان از حمایت مردم اطراف کوفه و بدویان برخوردار بودند. آنها تحت رهبری برادران امام رضا (ع) و بستگان آن حضرت، به منظور گسترش اقتدار خویش در عراق، اهواز، فارس، حجاز و یمن، مبارزات موفقی داشتند. آنها وظایف خود را به انجام رساندند و به حکومت این نواحی رسیدند. البته اقوال و روایات متفاوتی در مدح و یا ذم این قیام‌ها خصوصاً درباره رهبران آنها نقل شده است.

امامان حکومت جور و ظالم را قبول نداشتند و از طرف دیگر، حامی مظلومان بودند، اما با روش نامناسب آنان مانند سوزاندن، غارت‌گری و غیره مخالف بودند نه اصل قیام، برای مثال، امام رضا(ع) از قول پدرش و او از امام صادق(ع) نقل کرده که فرمود:

خدا رحمت کند عمویم زید را! او به «الرضا من آل محمد صلی علیه و آله» دعوت کرد و چنان که پیروز می‌شد، به وعده خود وفا می‌کرد. او درباره قیامش با من مشورت کرد من به او گفتم: «عمو جان! اگر بدین خشنودی که همان کشته شده و به دار آویخته کناسه باشی، مانعی ندارد و راه تو همین است». (محلّاتی، بی تا، ج ۲: ۱۷۰)

همین‌طور امام رضا(ع) درباره قیام شهید فخر فرمودند: «بعد از حادثه کربلا مصیبتی عظیم تر از فخر نبود.» (آرام، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۵) از این جمله استفاده می‌شود که امام رضا (ع) از این مصیبت اظهار ناراحتی کرده اند امام با قیام مخالف نبوده اند، ولی بخاطر سرانجام آنان اکنون به دیدگاه امام درباره نهضت ابن طباطبا که پیش از این به فرماندهی ابوالسرایا واقع شده بود می‌پردازیم. محمد بن اثرم که در زمان ابوالسرایا از جانب محمد بن سلیمان علوی سردسته نگهبانان مدینه بود، چنین نقل می‌کند:

همه افراد خاندان ابن طباطبا و دیگر افراد و مردم از قریش به گرد او آمدند و با وی بیعت کردند و به او گفتند: «خوب است به سوی ابوالحسن پیغام فرستی که به جمع ما درآید؛ زیرا دعوت ما یکی است». سلیمان به من گفت: «به سوی او برو و سلام برسان و به او بگو، افراد خاندان تو گرد هم آمده اند و دوست دارند که شما هم با آنان باشی؛ اگر مصلحت می‌دانی قدم رنجه فرما» من در الحمراء نزد آن حضرت آمدم سلام و پیام را به او رسانیدم. آن حضرت فرمود: «سلام مرا برسان و به او بگو: پس از گذشت بیست روز نزد

تو خواهم آمد». من آمدم و پاسخ آن حضرت را ابلاغ کردم و پیام را رساندم. چند روزی گذشت. چون روز هیجدهم شد، ورقا، فرمانده جلودی وارد شد. من از مدینه خارج شدم و به طرف صورین فرار کردم. در آن هنگام ناگهان کسی مرا آواز داد: ای اثرم، چون صورتم را به طرف او کردم، دیدم ابوالحسن است و می فرماید: «بیست روز گذشت یا نه؟» (خسروی، ۱۳۸۰: ۲۱۵)

با وجود این که قیام موردنظر سرکوب شد، خطرناک ترین قیام در این دوران است؛ زیرا هرج و مرج بیشتر شهرهای اسلامی را فراگرفت و این نابه سامانی اوضاع، زمینه را برای تحریک دیگر مخالفان فراهم ساخت؛ به طوری که در جاهای مختلف قلمرو حکومت اسلامی، سخن از برچیده شدن نظام مأمونی در میان بود. در کوفه ابوالسرایا با قیام خود، ضربه سختی بر لشکریان مأمون وارد آورد و بنا بر گزارشی تاریخی، در طول کمتر از ده ماه، دویست هزار نفر از هواداران خلیفه به قتل رسیدند.

در این وضعیت، ادامه فرمان روایی کار آسانی نبود. مأمون چنین اندیشید که با طرح ولایت عهدی امام، می تواند از شدت این قیام ها بکاهد و اوضاع را به نفع خویش متحول سازد؛ چون سرکوبی نهضت ها و آرام ساختن قیام ها از طریق جنگ میسر و یا دست کم مطلوب نبود، زیرا در درازمدت نتیجه عکس می داد. امامان شیعه به دلیل برخورداری از علم و فضایل اخلاقی (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۸۴) و انتساب به پیامبر اکرم (ص) همواره در میان جامعه شخصیت هایی درخشان، ممتاز و مورد احترام و دارای نفوذ به شمار می آمدند و این نفوذ اجتماعی خلفای هر عصر را نگران می ساخت. در حکومت مأمون نیز نفوذ اجتماعی امام رضا (ع) کاملاً مشهود بود. مأمون برای حل مشکلات خود به ایشان پناه می برد و از آن حضرت استدعا می کرد تا به شیعیان خود ابلاغ فرماید که علیه وی حرفی نگویند و ساکت باشند، زیرا آنان در همه جا از حکومت مأمون اظهار ناخشنودی می کردند.

### نتیجه

چنانچه مشاهده شد، موضوع این نوشتار بررسی جریان های سیاسی درون شیعی پدید آمده در زمان امامت امام رضا(ع) (۱۸۳ - ۲۰۳ق) بود که در دو محور قیام ها و نقش آنان

در مسئله ولایتعهدی به انجام رسید.

جنبش‌های سیاسی - نظامی علویان که عمدتاً در سال‌های آخر امامت امام(ع) و پس از پیروزی مأمون بر امین در سال ۱۹۹ق آغاز شد بود، مورد بررسی قرار گرفت و علل خمودگی این جنبش‌ها در طول دوران حکومت هارون و نیز در هنگام درگیری بین امین و مأمون (۱۹۳ - ۱۹۸ق) مورد بازکاوی قرار گرفت؛ همچنین روشن شد این جنبش‌ها عمدتاً گرایش زیدی را دنبال کرده، در زمان خود اکثریت جامعه شیعی را تحت پوشش خود قرار داده بودند و امام رضا(ع) و یارانشان در این هنگام در اقلیت قرار داشتند. پیروزی سریع این جنبش‌ها در آغاز و گسترده‌گی جغرافیایی آنها و نیز شرکت اکثر قریب به اتفاق خاندان‌های علویان به ویژه دو خاندان بزرگ حسنی و حسینی و همچنین شرکت گسترده فرزندان امام موسی کاظم(ع) در این جنبش‌ها، در حقیقت یکی از مهمترین علل زمینه‌ساز برای فراخوانی امام رضا(ع) از مدینه به مرو بود تا با پیشنهاد خلافت و ولایتعهدی، مأمون بتواند به کنترل تثبیت شده‌ی این قیام‌ها پردازد.

ائمه در این دوران روش تقیه را در پیش گرفتند، به روش ائمه اطهار(ع) از نظر خودداری آنان از قیام بر ضد حکومت‌های ستم‌کار زمان، انتقاد و اعتراضی وارد نیست؛ زیرا آنان وضعیت موجود را ارزیابی می‌کردند و می‌دانستند که شورش و قیام بر ضد حکومت، جز شکست چیز دیگری نصیب شیعیان نمی‌کند؛ ائمه کوشش می‌کردند که جامعه را آگاه سازند و برای هدایت و تربیت آنها می‌کوشیدند. امام رضا(ع) انقلاب‌های علویان را نه کاملاً تأیید می‌کرد و نه آنها را رد می‌نمود. این نهضت‌ها از آن روی که گامی در جهت آگاهی‌بخشیدن به توده‌ها برای مخالفت با خلفا و رژیم‌های ستم‌گر به شمار می‌آمد، بود، مورد تأیید ضمنی امام بود اما در مرحله عمل، دیدگاه امام با سران این نهضت‌ها تفاوت داشت.

قیام‌های علویان در دوره امام رضا(ع) تأثیر به‌سزایی در تصمیم مأمون داشت و مأمون هم مجبور شد تا علی بن موسی الرضا(ع) را به دستگاه خلافت بیاورد و به عنوان ولی عهد خود انتخاب کند. بنابراین یکی از پی‌آمدهای قیام علویان، تغییر جهت خلافت عباسی در مورد جایگاه امامان(ع) بود و این که آنان نیز در امر خلافت دارای حق هستند.

اهداف مشترک قیام‌کننده‌ها براندازی نظام حکومتی و در اختیار گرفتن حکومت بود. در سال ۱۹۹ قمری، مرکز حکومت علویان در کوفه قرار داشت که نزدیک یک سال حکومت کردند و سرانجام در سال ۲۰۰ قمری تسلیم شدند. آنان یمن را هم در دست گرفتند. قیام بزرگ ابن طباطبا زمینه ظهور قیام‌های دیگر در زمان مأمون بود.

## فهرست منابع

۱. ابن اثیر. (۱۳۸۱). الکامل؛ ترجمه حمید آژیر، تهران، اساطیر، چ اول، ج ۹ و ۵.
۲. ابن اثیر. (۱۳۷۱). تاریخ بزرگ ایران و اسلام، ترجمه عباس خلیلی، ابو القاسم حالت، تهران، شرکت مطبوعات علمی، ۱۳۷۱. ج ۱۶.
۳. ابن خلدون. (۱۳۶۴). تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول، ج ۲ و ۳.
۴. ابن کثیر. (۱۳۹۱ق). البدایه و النهایه، لبنان، دار الفکر، چ اول، ج ۱۰.
۵. ابن طقطقی (محمد بن علی بن طباطبا). (۱۳۶۷). تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم.
۶. ابن بابویه قمی. (بی تا). عیون الاخبار الرضا، ترجمه محمد تقی اصفهانی، تهران، اسلامیه، ج ۱.
۷. احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۳۱). تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ دوم، ج ۲.
۸. اصفهانی، ابوالفرج. (۱۳۴۲). مقاتل الطالبین، ترجمه هاشم محلاتی، تهران، کتابفروشی صدوق.
۹. اصفهانی، ابوالفرج. (۱۳۲۹). ترجمه فاضل (فرزندان ابوطالب)، تهران، کتاب فروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، چ دوم.
۱۰. اصفهانی، عمادالدین. (۱۳۶۴). مجموعه زندگانی چهارده معصوم، تهران، نشر طلوع، چ هفتم.
۱۱. آرام، احمد، اخوان حکیمی. (۱۳۸۰). الحیاء، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۵.
۱۲. آینه نند، صادق. (۱۳۶۱). قیام‌های شیعه در تاریخ اسلام، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۱۳. بلاذری. (۱۴۱۷ق). انساب الاشراف، دارالفکر، بیروت، چ اول، ج ۳.
۱۴. بلعمی، ابو علی. (۱۳۷۸). تاریخنامه طبری، مصحح محمد روشن، تهران، سروش البرز، چ دوم/سوم، ج ۴.
۱۵. بیات، عزیزالله. (۱۳۸۴). تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، تهران، امیر کبیر، دوم.
۱۶. پیشوایی، مهدی. (۱۳۸۱). سیره پیشوایان، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۱۷. حسن ابراهیم حسن. (۱۳۸۶). تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، دنیای دانش، چ اول، ج ۲.
۱۸. جمعی از نویسندگان. (۱۳۸۳). درسنامه ی عصر غیبت، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ هفتم.

۱۹. جعفریان، رسول. (۱۳۵۷). تاریخ تشیع در ایران، قم، انصاریان.
۲۰. خسروی، موسی. (۱۳۸۰). زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، تهران، اسلامیه.
۲۱. خواند میر. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام، چهارم، ج ۲.
۲۲. رسولی محلاتی، سید هاشم. (بی تا). ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، اسلامیه، چ دوم، ج ۲.
۲۳. دشتی، محمد. (۱۳۷۹). ترجمه ی نهج البلاغه، قم، مشرقین، چ چهارم، نامه ی ۴۵.
۲۴. دینوری. (۱۳۸۰). الامامه و السياسه، ترجمه ناصر طباطبائی، تهران، ققنوس.
۲۵. دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۸۳). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، چهارم.
۲۶. سجادی، سید صادق. (۱۳۷۴). «آل ادریس»؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲.
۲۷. رحمتی، محمد کاظم. (۱۳۷۴). «جارودیه»؛ دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹.
۲۸. قمی، شیخ عباس. (۱۳۷۹). منتهی الامال، قم، مومنین، چ اول، ج ۲.
۲۹. قمی، شیخ عباس. (۱۳۷۹). مفاتیح الجنان، قم، فاطمه الزهرا علیها سلام، چ چهارم، فرازی از زیارت عاشورا.
۳۰. قرآن کریم، سوره ی آل عمران (۳) آیه ی ۱۶۹.
۳۱. صدوق. (۱۳۶۳). عیون اخبار الرضا، قم، رضا مشهدی، چ دوم.
۳۲. طبری. (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ ۵، ج ۱۱ و ۱۳.
۳۳. طه حمیده، عبد الحسیب. (۱۳۶۸). «ادب شیعه»؛ دائرة المعارف تشیع، بی جا، ج دوم.
۳۴. مرتضی حسینی، جعفر. (۱۳۶۱). زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه ی سید خلیل خلیلیان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی جا.
۳۵. محمد جواد فضل الله. (۱۳۸۱). تحلیلی از زندگانی امام رضا (ع)، ترجمه سید صادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۳۶. مشایخ، فاطمه. (۱۳۸۱). قصص فرآن (قصص الانبیاء)، تهران، فرحان، اول.
۳۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (بی تا). مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه.
۳۸. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی. (بی تا). فرق الشیعه، تعلیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف.